

متن پرسش

سلام: حتی الان به زور دارم این سطور را می‌نویسم. از رجب و رمضان شروع شد که چنان معاشقه ای به مباحث و خدا و ایمان داشتم که در سیر حرکت جوهری بودم و داشتم پرواز می‌کردم اما چنان با مغز به زمین خوردم که نگو و نپرس... در دوران اوج بسیار تقوا بود اما الان چنان بی تقوam که حتی قادرم بدترین گناهان و حتی آدم کشی رو هم بکنم. انگار هرچی زده بودیم پرید. هر چی داشتم رو ازم گرفتند و چراییش رو نمیدونم. پنج شش سالی هست که با شما و مباحثتون هستم و هر بار که اوج گرفتم بعدش با مغز خوردم زمین تازه هر دفعه هرچی اوج و حال خوبم بهتر بوده بعدش حال بد و قبضم بدتر بوده. تمام بحثای داخل سایت راجع به قبض و بسط و اقبال و ادبار رو خوندم اما موندم انگشت به دهان. طوری هستم که حتی حس می‌کنم زندگی زناشوییم داره به هم میریزه. با خانوادم بد رفتار و تند مزاج شدم. تو این حالت هیچی برام مهم نیست. به قول داستایوفسکی میگه وقتی خدا نباشد همه چیز مجاز است. حتی خودم رو در معرض اعتیاد می‌بینم. داغون داغونم. تا کی قراره طول بکشه؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: با این همه، باید در این امتحان جدید به جای برگشت به جهان‌های گذشته‌ی مذهبی‌تان، به جهانی فکر کنید که گشوده‌تر از این حرف‌ها است و در آن جهان، خود را حاضر نمایید که در انس با روح انسان‌ها، خود را در بیکرانه‌ی محبت به آن‌ها احساس کنید. در این رابطه میل‌های پوچ و فاسد می‌رود و عشق به خدا و مخلوقات او به میان می‌آید. موفق باشید